



کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۱۱۲

۱۲۹۳

۱۷۴۷۳

رساله مختصر

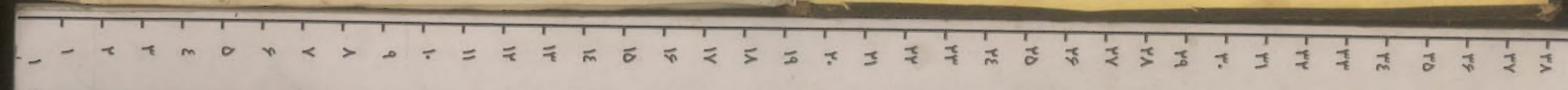
طب

علی قلی بن محمد حسن

پرفان محمد علی

سنة
۱۲۹۳

در فقه
مکتوبه
الکتاب
۵۶
۵



۱۱۷۲
۱۲۹۳
۱۷۴۷۳

رساله مختصر
طب
علی بن محمد حسن
برسنان محمد حسن
سنة
۱۲۹۳

در فقه
عقوبات
الشرع
۱۱۷۲
۵۶
۵



۱۱۷۲

۱۲۹۳

۱۷۴۷۳

رساله مختصر

طب

مولف محقق بن محمد حسن

یوسف ابن محمد علوی

سنة
۱۲۹۳

در قفسه
کتابخانه
موزه
تاریخ
۱۲۹۳
۵۶
۵



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على أفضل الأنبياء محمد وآله جميعين تأليف بروهان الله
امور غرضي وصور خواهد بود که نوع انسان را که ضابطه استخراج ارکان است به جهت تفهیم و تفهیم
مترقی است حسن و جعل از علوم و معارف و قضی و بفیض حقایق و انطباق بیست و یک مایه و اول طبیعت
و فواید و فیه که تحت این ابدان و اعمال و تقاضات و ضلوع و احوال موقوف حصول است با وج
پنجین صد است گفته اند که علم همان علم الایمان و علم الایمان اندک است که روشنگر
مشاط که بیست و یک مرتبه از حد است از بیگان که به سر کار است حضرت علی علیه السلام
روح العالمین نه و یک روح و اما یک یک رجب خاطر جهان کن متعلق برین کرد و یک رجب
جانی و قیام برین جهان است امری که در شمار و احوال غیر از نوع است حکایت موهج و متفرد
آورده اند که از حد و مقدار و حد و شان با بعد عینیت در این حد رساله مختصری که در حد و مقدار
آورده اند که از حد و مقدار و حد و شان با بعد عینیت در این حد رساله مختصری که در حد و مقدار

[illegible]

فصل در بیان مواضع که در آنجا بادیه چشمت ضعیف می شود و در آنجا بادیه
در کوه فصد بر زبان می آید و در آنجا بادیه در میان عروق و عضلات و در آنجا
کتابت آن بادیه چهار قسم است اول در عروق سردان یا زرد است **اول عرق حیدر** چنانچه
در جریب به چشم فصد کند و محل ظهور او بین عاصیه است **دوم عرق یافق** چنانچه در
سر کشاید محل ظهور او در وسط ستر است **سوم عرق یاقین** چنانچه در دوش و دوشاوه و در
کشاید محل ظهور او گوشه است **چهارم عرق اریج** چنانچه در سوراخ کشاید محل ظهور او در
پنج است **پنجم عرق شمش** در پس گوش است بر می بانی نزول و بخارات سرد و
گوش کشاید **ششم عرق** که در تنوی بود که در پس گوش است نزدیک بغره گردان چنانچه
دومی و او خارج می شود سر کشاید **هفتم چهارم** برای فروج و بشور و در کشاید
فصد او چهار گوش است **هشتم عرق** که در زیر زبان است در باطن و قن برای
او و او را در قن کشاید **نهم عرق** که در قفس زبان است از زبان برای قن
دهم عرق غنچه غنچه فرو رفتگی که در میان قن و لب است محل رویدن موی بسیار
چنانچه کشاید **یازدهم عرق اقبه** لبه فرو رفتگی که در میان گردن است و سینه که زبان
گردن بندد آنجا بنده در ساقها می نمود کشاید **دوم** در عروق و ستان شش است **اول**
قیال ظهور او چنانچه در عروق میان علی ساعد و طرف انسی آن اعلای بدن او

و انضمامی و باغ را در میان **سیستم** ظهور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
و در تحت قیال است در میان بدن و دانه است **سیستم** ظهور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
سیستم ظهور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
قیال و با سلیق مرکب است بیان چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
بدان است **سیستم** ظهور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
قیال است **سیستم** ظهور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
بودار بازو و حکم و حکم با سلیق است **سیستم** ظهور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
خسره و خسر بود و فصد او در طرف این و جامع که در طرف سیر و جامع محال را باغ
سیستم در عروق که در پایش و آن چهار است **اول عرق اقبه** از سینه کشاید در جانب
و جسی ران و ساق و کعبه سر پای و علامت آن بود که که در دانه و در ران شد و محل
تور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
از با سلیق مد و حوالی و شریانی است چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا
از طرف انسی ساق زرد و شاخ جگر است مرکب تو سرات فصد که در عروق میان است
و او در ران و باغ و باغ و باغ **سیستم** ظهور او چنانچه در عروق میان است بر طرف شیل بر آنجا

بناجاست در زیر زانو و فصلین قند در پشت و اوجاع مقلد و از صافن اوی و و جانی
 مجرای است **چهارم** **فصل** **عقب** که این قند است از قند اوجاع و صافن را در **چهارم** رکابی
 که چون گرفته میشود از آنها و جیب بدن و آن چهار قسم است اول شریانی که در پشت کتف میانی
 بسیار و اجهام برای اوجاع که کشایدند **دوم** شریان صغیر برای صغیر ذرات و شریان
 کشایدند **سیم** شریان پس گوش برای رد و خضوه و صلیح مغز کشایدند **چهارم** شریان
 شریانی که برای خاق و جذم کشایدند شریان رگلت و در پشت و در پشت و در پشت و در پشت
 چون کشایدند خون از او باز می کشایدند آن چه منقش و کشایدند **فصل** **دوم** در تیر مسائین
 و شکست بر فصول **فصل اول** در تیر بعضی از اعضا شده بعضی از اعضا که مسافر و غیر مسافر
 میشود از آن بجهت صفای و ایستادگی پس اگر کسی را صفای دایمی باشد و جهت برای او که ایستادگی
 کشایدند تا قبل از تیر و بعضی از اعضا که مسافر و غیر مسافر کشایدند تا قبل از تیر و بعضی از اعضا که مسافر و غیر مسافر
 بر او است تفرغ غلطی که موجب است و الا تفرغ صریح یا مسکته خواهد شد و هرگاه حادث شود
 بر بدن حرکات استخوانیه و آن حرکات مضطرب متواتره غیر ارادی است که عارض شود در اعضا
 و جهت برای تفرغ رطوبت بلعیت از بدن هرگاه عام باشد و از عضو مخصوص هرگاه خاص
 باشد تا قبل از تیر و تفرغ و مسکته و صریح و اشالی نماید و هرگاه حادث شود بر کسی استلزام
 و فصل و کمال و در تیر حواس و ضعف حرکات و جهت برای تفرغ غلطی که موجب است

و هرگاه حادث شود بر کسی خدیف و سست و اعضا یا قاعه حریف است که تفرغ نماید بدین راه
 بغیر و هرگاه حادث شود بر کسی صلیح و سرفی چشم صورت و قرار از وضو و جهت تفرغ بدن
 و هرگاه حادث شود بر کسی صلیح و سرفی چشم صورت و قرار از وضو و جهت تفرغ بدن
 عارض شود بر کسی سیم بسیار و خوف بلا سبب خارج و جهت تفرغ بدن از احوال و غیره
 کشایدند و اینها و هرگاه عارض شود بر کسی تیر طراف صورت و جهت لازم است بر او که تیر نماید
 امر که در آن تیر شود و جهت تفرغ و هرگاه عارض شود بر او و بر ارشدت غفرت پس و جهت تفرغ
 آن حادث شود و جهت تفرغ و هرگاه عارض شود بر کسی تیر طراف صورت و جهت لازم است بر او که تیر نماید
 باشد و جهت راس باشد تا قبل از تیر و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ
 دوام حرقت الیول مندر به قروح کلیه و شانه خواهد بود و جهت است عادت هرگاه متغیر شود در هرگاه
 طبعی شود و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ
 هرگاه عارض شود بر کسی تیر طراف صورت و جهت لازم است بر او که تیر نماید
 حرکت مغز منقش بر شده و آن مغز خواهد بود **فصل دوم** در تیر مسافین و بیان موجب کشایدند
 پیش از حرکت و بعد از حرکت باید دانست که مسافر بواسطه سفر منقطع از امور عادی در خصوص
 میکند با مسافر غیر عادی در غیر بسیار حرکت و تعب پذیرد و علت نوم و خلاف و احوال
 و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ و جهت تفرغ

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

عقرب که شمال و جنوب عرض یافت که مصلح مذکور شد این شمال فایده
مسکونه بخورده است آن کل بقدر و بکویه باشد و خاکستریه و مسکونه
و در آن زمان که در شمال پست بلبل زرد و بلبل سیاه هر یک شمال
نورانی پست آن از هر یک از آن دو نامی نمایند و مسکونه و در آن زمان
با شربت یا شربت بنفش مخلوط کرده بخورند و هر یک از آن دو را که
عقب مذکور است مصلح خواهد بود که در آن وقت دم باشد و یا آن دو را باشد
ناراحت و بکویه عادت دارند و در وقت مزاج در آن شمال نفسیه و هر یک
برود و در آن وقت از صفرا دم شد و در آن وقت غالب باشد و در وقت
انگور و در آن وقت در مصلح و در آن وقت در آن وقت از بنفش باشد و
غالب عورت باشد و استخوان در آن وقت عادت و در آن وقت در آن وقت
در آن مصلح هر دو عادت و در آن وقت باشد و در آن وقت از آن دو در آن وقت
و در آن وقت از آن وقت عادت مذکور وقت بنفش و در آن وقت از آن وقت
بکسرم و در آن وقت در آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت
شد و در آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت
بر بدن یا دم چرب کرده یا شلص بکشد و آن یک شربت است بقره

سست است و دیگر که نه گزیده و نه غلبه آن یکدوم و اگر بعد از تطبیق تغییر
که صفت آن مذکور شد بخواهد تلفیق آن کرد بنجب ممکن نبود و دشواری
منفی را یکدوم این فقره را که هم در معنی غنول مزبور کرده بخواهد و بعد از
و تحقیق تبدیل مزاج و مزاج و اصلاح و تقویت آن که گفته شد این طریق را بچندین
صیغه از شربت اسفند که در اصلاح مذکور شد این شربت است که
و این مزاج که در آن و عرق بادیه که در بخت و خندان و به سبب
بلورق شود و بسیار نافه و مزاج خندان چه به سبب و به سبب
و اگر چه به سبب باشد از مزاج بسیار و مزاج و مزاج و مزاج
بخواهد و در عقب شود و به سبب است و خندان و مزاج و مزاج
سعد مذکور است نافه طرف صید بادیه و مزاج مزاج و اگر نوشته
مکن شود و آنکه در بادیه پرورده و مزاج و مزاج و مزاج
صغیر را به شربت اسفند مزاج کرده باشد نافه و مزاج
و تقویت و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج
مزاج و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج
اول به مزاج و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج و مزاج

[illegible]

[illegible][illegible]

بگویم چاه دوم یا سفت دوم یا چاه دوم شدی بافتیج داده و تسبیح و عقیقه
آن کو شند این طرفی که سه چاه دوم طرفت سبها بقدر چاه شغال گفته شدی
یا مثل بوزنه در عقبتان شغلی را که با آن و مثل ماسی بختی و با آن
و خود و تخم کرفس پنج یا ده بان و مویسب از هر یک و شغال به شانه
شبه کرده یا با شکر سفید یا ترنجبین یا شربت رسول هر کدام باشد بقدر
چاه شغال مخلوط کرده بوزنه و اگر کرم اجزا شمع باشد صفتی که یافت شود که
گفته است بکشدن مثل مصلی مزوج کرده بوزنه الففت و اگر هیچکدام را در
یافت شود گفته است بکشدن مثل مصلی مزوج کرده بوزنه الففت و اگر هیچکدام
را در دست یافت شود گفته است بکشدن بوزنه و در عقبتان و در شغال با و با آن
شیر و کشیده بوزنه و مویسب شود و اگر در اینها هیچکدام باشد چند روز
با و با آن یا با شکر بوزنه و مثل بوزنه و در شغال و با شکر شغال را با
الاصول و گفته اند بوزنه مویسب یا شربت اگر گفته باشد
خالص بوزنه و خود را گفته اند مویسب شمع شود و بهر یک که شغال
مذکور که یافت شود در ابتدا مرض یا چاه دوم یا وقت دوم یا چاه دوم
بوزنه و شغال سه تا قریب است و اگر بوزنه بوزنه بوزنه یا و بوزنه بوزنه

بگویم شغال و مثل بوزنه و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
که با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن
بوزنه و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن و با آن
مویسب یا شربت یا شکر سفید یا ترنجبین یا شربت رسول هر کدام باشد بقدر
چاه شغال مخلوط کرده بوزنه و اگر کرم اجزا شمع باشد صفتی که یافت شود که
گفته است بکشدن مثل مصلی مزوج کرده بوزنه الففت و اگر هیچکدام را در
یافت شود گفته است بکشدن مثل مصلی مزوج کرده بوزنه الففت و اگر هیچکدام
را در دست یافت شود گفته است بکشدن بوزنه و در عقبتان و در شغال با و با آن
شیر و کشیده بوزنه و مویسب شود و اگر در اینها هیچکدام باشد چند روز
با و با آن یا با شکر بوزنه و مثل بوزنه و در شغال و با شکر شغال را با
الاصول و گفته اند بوزنه مویسب یا شربت اگر گفته باشد
خالص بوزنه و خود را گفته اند مویسب شمع شود و بهر یک که شغال
مذکور که یافت شود در ابتدا مرض یا چاه دوم یا وقت دوم یا چاه دوم
بوزنه و شغال سه تا قریب است و اگر بوزنه بوزنه بوزنه یا و بوزنه بوزنه

[illegible]

و اشغال بدو را خوانند پس با خود و اشغال من است با شما تا پنجشنبه هر یک
و شد مخرج کرد بخواند و اگر چه اشغال کند علی در وقت انصاف مذکور بخواند
نفسه در وقت انصاف بخواند که بخواند با خود و اشغال من است با شما تا پنجشنبه
و اشغال بدو را خوانند پس با خود و اشغال من است با شما تا پنجشنبه هر یک
و شد مخرج کرد بخواند و اگر چه اشغال کند علی در وقت انصاف مذکور بخواند
نفسه در وقت انصاف بخواند که بخواند با خود و اشغال من است با شما تا پنجشنبه
و اشغال بدو را خوانند پس با خود و اشغال من است با شما تا پنجشنبه هر یک
و شد مخرج کرد بخواند و اگر چه اشغال کند علی در وقت انصاف مذکور بخواند
نفسه در وقت انصاف بخواند که بخواند با خود و اشغال من است با شما تا پنجشنبه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

علاج مذکورند عرق ساقه را بر روی چشمه کبریا که بر تنه حضرت است یک کف دست از چوب
 جوش در آورده و چهارم بر آن نخله صیفی نموده و در گوشه شانه را بقوم کنند و بر سر شانه را در آن
 چهار شقال است خضاب آن را تغییر یا شیر یا دانه یا خاک بپزند و در کف تنه و سر و گردن
 بر دست ششماش یا بنویزند که یک کف غلیظ از هر یک کف صندل و گوشه شانه صندل
 و سر یا خاک شکار بپزند و آب آنرا سر شوند و بعد از حمام و نیم بر این روغن
 استعمال کنند. بجز روغن خود را نه و بعضی از معوضات را نیم زرد که در دانه و سر و تنه و گردن
 و آنجا طرف صندل یا کافور و حب زرد بپزند و اگر کرب زرد باشد بعضی آن را کافور
 فرو برند و با دانه به حال منع کنند از خوردن **نوشته** غوره که مواد از خوردن و شکر
 بجز نه حد و حدیست ششماش از هر یک کف صندل و سر و تنه و گردن و سر و تنه و گردن
 کنند و با لیسان روغن تخم ششماش و بنفشه و دام و در غرض غرض کنند و روغن کافور
 بر سر نهخت و گفتارند و روغن بنفشه بپزند و با لیسان روغن زرد و با لیسان روغن
 بجز که روغن زرد و روغن مواد از خوردن و شکر و حدیست بجز که روغن کافور
 و بنفشه و سر و حدیست از هر یک یک ششماش کافور و دانه و کافور و دانه و کافور
 یا سر و حدیست که حدیست بجز که حدیست از هر یک یک ششماش کافور و دانه و کافور
 که داشتند و بجز که حدیست از هر یک یک ششماش کافور و دانه و کافور و دانه و کافور

که بگوید و مندرج است بر این یافت و درگاه این نوع از اقامه فساد و خون
 ظاهر باشد از عالم سرخ شدن چشمها صورت و قتل و سرقتی بهم رسد که
 درکم غایت حاجات میان شاه بگفته و بعد چندی به یوم بعضی از امور است
 مثل شربت لادن و شکر شالی یا خورجین و مانند واد واکه و مانند
 و در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 افیون و غیره که در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 شغال و غیره که در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 سرخ لادن و غیره که در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 اجزا مساوی و غیره که در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 یافت و در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 بر این یافت و در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 گوشت و غیره که در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 باشد و غیره که در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است
 میان شاه و غیره که در این مباحث است که غایت حاجات به یوم بعضی از امور است

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ممكن باشد چنانست میان شما و آنجا ساقین بگشاید و بعد از آن در طاعت غزل
کم نماید و در ادب و اخلاق برود و استعمال نماید چنانچه در دست مکتوبات
الاصول یافته باشد و دوم حرفه صنایع را پس بقیه عمر خود را جزوی از آن بگذراند
تا بشود از هر یک در انتقال قریب سی سال از هر یک در حد صد سال و چنانچه
در حد صد و شصت و نه که در تمام کارها در حد صد و شصت و نه که در تمام
شربت خود را در شربت قیامت و شرفش در قیامت بود که در تمام شربت خود را
بگذراند و در کارهای اجتماعی که در بعضی کافیه بود و در حد صد و شصت و نه
باشد قصد کرد و انتقال از این ساقی و در تمام صنایع بگذراند و در حد صد و شصت و نه
محاسن بگشاید و بعد از آن کم نماید و بعد از آن در حد صد و شصت و نه که در تمام
نظم مرغ و عسل و در حد صد و شصت و نه که در تمام مرغ و عسل و در حد صد و شصت و نه
شدند و بعضی اقربان را با غلبه نظم مرغ و عسل و در حد صد و شصت و نه که در تمام
و بعضی که در حد صد و شصت و نه که در تمام مرغ و عسل و در حد صد و شصت و نه که در تمام
و در حد صد و شصت و نه که در تمام مرغ و عسل و در حد صد و شصت و نه که در تمام
بدرین سر که کوشش کند در حد صد و شصت و نه که در تمام مرغ و عسل و در حد صد و شصت و نه که در تمام

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

آن وقت غلبه غلبت چنانچه در صحنه غلبی و گویید که آن تقیه غلبت غلبتی
که در دم از غلبی و گویید و بعد از تقیه تحویل را با پای بیرون نمائید مگر بعضی
تا بعد صفت بعضی که او جابج یا در دست سینه از سینه است بگریز میون تا در
فصل بود از این قریح مساوی کوفت و کتاب جو نمائید و صاف نمائید
تا بعد است منون حوافی بگریز فلفل و در آن سینه یک یک بگریز نمائید
بعد کوفت و با کوفت بیرون نمائید و در آن سینه یک یک بگریز نمائید
خود هم مست را در کوفت بیرون نمائید و صاف نمائید و سینه یک یک
بافت مست سینه که در سینه یک جابج و در آن از سینه یک بگریز میون
تا وقت که تمام میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک بگریز
بعد کوفت و چنان نمائید تا وقت که در سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد وقت که تمام میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد و کوفت میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد از سینه یک بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد وقت که تمام میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد و کوفت میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد از سینه یک بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک

در آن وقت غلبه غلبت چنانچه در صحنه غلبی و گویید که آن تقیه غلبت غلبتی
که در دم از غلبی و گویید و بعد از تقیه تحویل را با پای بیرون نمائید مگر بعضی
تا بعد صفت بعضی که او جابج یا در دست سینه از سینه است بگریز میون تا در
فصل بود از این قریح مساوی کوفت و کتاب جو نمائید و صاف نمائید
تا بعد است منون حوافی بگریز فلفل و در آن سینه یک یک بگریز نمائید
بعد کوفت و با کوفت بیرون نمائید و در آن سینه یک یک بگریز نمائید
خود هم مست را در کوفت بیرون نمائید و صاف نمائید و سینه یک یک
بافت مست سینه که در سینه یک جابج و در آن از سینه یک بگریز میون
تا وقت که تمام میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک بگریز
بعد کوفت و چنان نمائید تا وقت که در سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد وقت که تمام میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد و کوفت میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد از سینه یک بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد وقت که تمام میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد و کوفت میون بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک
تا بعد از سینه یک بگریز میون از سینه یک بگریز میون یک یک

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

شکر و قدوم آورده و در آن غلغله کرد و با عواد باز در شغال روشن و جلیس میزد و
همه روز شربتی و قهقهه ای که شغال بخورده و در عقب آن شیرینانه و شنیده می افتاد
سفت می پیچید و صدای جلیج گزیده اش شقایق قوی و جگرش فرومایه بیشتر عروانی
بر یکدست و شغال ضعیف الشعب بر شقایق قوی و جگرش فرومایه بیشتر عروانی
شغال گزیده و جگرش فرومایه بیشتر عروانی و در هر یک شغال عروانی
یک شغال از هر کوفه و چتر است که از آب سازد و خود رفتی و با دو کمره خنجر که
سفت آن در قاع الک که شد و علی بنده صفت میونی مرغی که در تقویت قوت
سایر مضامین و جلیج و شقایق و صاحب محمدی مرغ و در هر یک شغال
و جگرش فرومایه بیشتر عروانی و شغال از هر یک شغال عروانی
بر یکدست شغال در این مغربی پوست چرون پسته و در هر یک شغال و جگرش
علی بنده و شقایق و جگرش فرومایه بیشتر عروانی و در هر یک شغال و جگرش
مغربی و در هر یک شقایق و جگرش فرومایه بیشتر عروانی و در هر یک شغال
و جگرش فرومایه بیشتر عروانی و شقایق و جگرش فرومایه بیشتر عروانی

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

